

آیه ۲۵۶

آیه و ترجمه

لا اكراه فى الدين قد تبين الرشد من الغى فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها و الله سميع عليم

ترجمه :

۲۵۶ - در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

شان نزول :

مفسر معروف اسلامی طبرسی در مجمع البیان در شان نزول آیه نقل می کند: مردی از اهل مدینه بنام ابو حصین دو پسر داشت برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می کردند هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند، آنان هم سخت تحت تاثیر قرار گرفته و به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به شام رهسپار گردیدند. ابو حصین از این جریان سخت ناراحت شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند و سوال کرد آیا می تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش بازگرداند؟ آیه فوق نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که: در گرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست.

در تفسیر المنار نقل شده که ابو حصین خواست دو فرزند خود را با اجبار به اسلام باز گرداند، آنان به عنوان شکایت نزد پیغمبر آمدند ابو حصین به پیامبر عرض کرد من چگونه به خود اجازه دهم که فرزندانم وارد آتش گردند و من ناظر آن

باشم آیه مورد بحث به همین منظور نازل شد.

تفسیر :

دین اجباری نیست

آیه الکرسی در واقع مجموعه‌های از توحید و صفات جمال و جلال خدا بود که اساس دین را تشکیل می‌دهد، و چون در تمام مراحل با دلیل عقل قابل استدلال است و نیازی به اجبار و اکراه نیست، در این آیه می‌فرماید: در قبول دین هیچ اکراهی نیست (زیرا) راه درست از بیراهه آشکار شده است (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی).

رشد از نظر لغت عبارت است از راهیابی و رسیدن به واقع، در برابر غی که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است. از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس و شالوده‌اش بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی‌تواند داشته باشد و جمله لا اکراه فی الدین در واقع اشارهای به همین است.

به علاوه همانگونه که از شان نزول آیه استفاده می‌شود، بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواستند که او همچون حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هر چند در ظاهر) کند، آیه فوق صریحا به آنها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص اینکه در پرتو دلائل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که تصور می‌کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است.

جایی که اسلام اجازه نمی‌دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۰

تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است، اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه، قبل از هر کس به پدر درباره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است.

و از اینجا روشن می‌شود که این آیه تنها مربوط به اهل کتاب نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته‌اند، و همچنین حکم آیه هرگز منسوخ نشده است آن چنان که بعضی دیگر گفته‌اند بلکه حکمی است جاودانی و هماهنگ

با منطق عقل.

سپس به عنوان یک نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید: پس کسی که به طاغوت (بت و شیطان و انسانهای طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که گسستن برای آن وجود ندارد (فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها). طاغوت صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است، و به هر چیزی که سبب تجاوز از حد گردد گفته می شود، از این روشیاطین، بستها، حکام جبار و مستکبر و هر معبودی غیر از پروردگار و هر مسیری که به غیر حق منتهی می شود، همه طاغوت است (باید توجه داشت که این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع به کار می رود). در این جمله قرآن می گوید: هر کس به طاغوت کافر شود و از آن روی گرداند و به خدا ایمان آورد به دستگیره محکمی دست زده است که هرگز گسسته نمی شود.

در این که منظور از طاغوت در آیه چیست؟ مفسران سخنان بسیاری گفته اند بعضی آن را به معنی شیطان و بعضی به معنی کاهنان و بعضی به معنی ساحران تفسیر کرده اند، ولی چنین به نظر می رسد که منظور، همه آنها بلکه وسیع تر از آنها بوده باشد. یعنی همان مفهوم عامی که از کلمه طاغوت استفاده می شود که هر موجود طغیان گر و هر آیین و مسیر انحرافی و نادرست را در بر می گیرد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۱

آیه در حقیقت دلیلی است برای جمله های سابق که در دین و مذهب نیازی به اکراه نیست. زیرا دین دعوت به سوی خدا که منبع هر خیر و برکت و هر سعادت است می کند، در حالی که دیگران دعوت به سوی ویرانگری و انحراف و فساد می نمایند، و به هر حال دست زدن به دامن ایمان به خدا همانند دست زدن به یک دستگیره محکم نجات است که هرگز امکان گسستن ندارد. و در پایان می فرماید: و خداوند شنوا و دانا است (و الله سمیع علیم). اشاره به اینکه مساله کفر و ایمان چیزی نیست که با تظاهر انجام گیرد، زیرا خداوند سخنان همه را اعم از آنچه آشکارا می گویند یا در جلسات خصوصی و نهانی، همه را می شنود، و همچنین از مکنون دلها و ضمیر آگاه است، بنابراین کفر یا ایمان هر کس برای او روشن می باشد.

این جمله در حقیقت تشویقی است برای مومنان واقعی، و تهدیدی است برای منافقان که از پوشش ظاهری اسلام سوء استفاده می کنند.

نکته :

مذهب نمی تواند تحمیلی باشد

اصولا اسلام و هر مذهب حق از دو جهت نمی تواند جنبه تحمیلی داشته باشد:
الف - بعد از آن همه دلائل روشن و استدلال منطقی و معجزات آشکار، نیازی به این موضوع نیست، آنها متوسل به زور و تحمیل می شوند که فاقد منطق باشند، نه اسلام با آن منطق روشن و استدلالهای نیرومند.

ب - اصولا دین که از یک سلسله اعتقادات قلبی ریشه و مایه می گیرد ممکن نیست تحمیلی باشد زور و شمشیر و قدرت نظامی در اعمال و حرکات جسمانی ما می تواند اثر بگذارد نه در افکار و اعتقادات ما.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۲

از آنچه گفته شد پاسخ تبلیغات مسموم دشمنان اسلام از جمله کلیساروشن می شود زیرا جمله ای صریحتر از لا اکراه فی الدین که در متن قرآن آمده است در این زمینه نمی توان پیدا کرد.

البته آنها برای تحریف به مجاهدات و جنگهای اسلامی متشبث می شوند در حالی که از بررسی جنگهای اسلامی به خوبی آشکار می شود که قسمتی از این جنگها جنبه دفاعی داشته، و قسمت دیگری که جنبه جهاد ابتدائی داشته است برای کشورگشائی و اجبار افراد به آیین اسلام نبوده بلکه برای واژگون کردن نظامات غلط و ظالمانه و اجازه یافتن مردم برای مطالعه آزاد درباره مذهب و شیوه های زندگی اجتماعی بوده است.

شاهد گویای این سخن این است که در تاریخ اسلام کرارا دیده می شود که مسلمانان هنگامی که شهرها را فتح می کردند، پیروان مذاهب دیگر را همانند مسلمانها آزادی می دادند.

و اگر مالیات مختصری به نام جزیه از آنان دریافت می شد به خاطر تامین امنیت و هزینه نیروهای حافظ امنیت بود زیرا که جان و مال و ناموس آنها در پناه اسلام محفوظ بود و حتی مراسم عبادی خویش را آزادانه انجام می دادند. تمام کسانی که با تاریخ اسلام سرو کار دارند این حقیقت را می دانند و حتی مسیحیانی که درباره اسلام کتاب نوشته اند به این موضوع اعتراف کرده اند. مثلا در کتاب تمدن اسلام و عرب می خوانیم: رفتار مسلمانان با جمعیت های

دیگر به قدری ملایم بود که روسای مذهبی آنان اجازه داشتند برای خود مجالس مذهبی تشکیل دهند.

و در پاره‌ای از تواریخ نقل شده: جمعی از مسیحیان که برای گزارشها و تحقیقاتی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده بودند مراسم نیایش مذهبی خود را آزادانه در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه انجام دادند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۳

اصولا اسلام در سه مورد به قدرت نظامی توسل می‌جسته است:

۱ - در مورد محو آثار شرک و بت پرستی، زیرا از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف، بیماری و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صددرصد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شوند، لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به سوی توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زور شد بتخانه‌ها را در هم کوبید و از هرگونه تظاهری به نام بت و بت پرستی جلوگیری کرد تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد، و آیات قتال با مشرکین مانند آیه ۱۹۳ سوره بقره و قاتلوه‌هم حتی لا تكون فتنة: به کارزار با مشرکین ادامه دهید تا آنکه شرک از روی زمین برافتد. نظر به همین موضوع دارد و بنابراین هیچگونه تباین و تضادی بین آیه مورد بحث و این آیات نیست تا سخن از نسخ پیش آید.

۲ - در برابر کسانی که نقشه نابودی و حمله به مسلمانان را می‌کشند دستور جهاد دفاعی و توسل به قدرت نظامی داده شده است و شاید بیشتر جنگهای اسلامی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همین قبیل باشد به عنوان نمونه جنگ احد - احزاب - حنین - موته - و تبوک را می‌توان نام برد.

۳ - برای کسب آزادی در تبلیغ زیرا هر آیینی حق دارد به طور آزاد به صورت منطقی خود را معرفی کند و اگر کسانی مانع از این کار شوند می‌تواند با توسل به زور این حق را به دست آورد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۴

آیه ۲۵۷

آیه و ترجمه

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمت الی النور و الذین کفروا ولیاؤهم

الطغوت یخرجونهم من النور الی اظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
ترجمه :

۲۵۷ - خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند.

تفسیر :

نور ایمان و ظلمات کفر

با اشارهای که در مساله ایمان و کفر و روشن بودن حق از باطل و راه‌راست از مسیر انحرافی در آیه قبل آمده بود در اینجا وضع مومنان و کافران را از نظر راهنما و رهبر مشخص می‌کند، می‌فرماید: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند (الله ولی الذین آمنوا). و در پرتو این ولایت و رهبری آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور خارج می‌سازد (یخرجهم من الظلمات الی النور).

لغت ولی چنانکه بعداً به طور مشروح در ذیل آیه انما ولیکم الله ورسوله... خواهد آمد در اصل به معنی نزدیکی و عدم جدائی است به همین جهت به سرپرست و مربی و راهبر ولی گفته می‌شود، به دوستان و رفقای صمیمی نیز این واژه اطلاق می‌گردد اما روشن است که در آیه‌مورد بحث به معنی اول است و لذا می‌فرماید:

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۵

«خداوند که ولی مومنان است آنها را از تاریکی‌ها به نور هدایت می‌کند».
ممکن است گفته شود که هدایت مومنان از ظلمت‌ها به نور تحصیل حاصل است ولی با توجه به سلسله مراتب هدایت و ایمان روشن می‌شود که چنین نیست زیرا مومنان در مسیر هدایت و قرب الی الله، شدیداً محتاج راهنمائیهای الهی در هر مرحله هستند، و نیازمند هدایت‌های او در هر قدم و در هر کار و برنامه‌اند، درست شبیه آنچه شبانه‌روز در نمازها می‌گوییم: اهدنا الصراط المستقیم، «خدایا پیوسته ما را به راه راست هدایت فرما».

سپس می‌افزاید: «اما کسانی که کافر شدند، اولیاء آنها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و منحرف) هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند» (و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی

الظلمات).

«به همین دلیل آنها اهل آتش اند و برای همیشه در آن خواهند بود» (اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).

نکته‌ها

۱ - تشبیه «ایمان» و «کفر» به «نور» و «ظلمت» رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می‌رسد نور منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل و جنبش و تحرک است نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است در حالی که ظلمت رمز سکوت و مرگ، خواب و نادانی، ظلمات و وحشت می‌باشد ایمان و کفر نیز چنین هستند.

۲ - نکته دیگر این که: در این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید ظلمت به صیغه جمع آورده شده (ظلمات) و نور به صیغه «مفرد» و این اشاره به آن است که در راه حق هیچگونه پراکندگی و دوگانگی وجود ندارد بلکه سراسر وحدت و

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۶

یگانگی است.

مسیر حق مانند خط مستقیمی است که میان دو نقطه کشیده شود که همیشه یکی است و تعدد در آن ممکن نیست.

ولی باطل و کفر مرکز انواع اختلافها و پراکندگیها است حتی اهل باطل در باطل خود هماهنگ نیستند و وحدت هدف ندارند درست مانند خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه کشیده می‌شود که تعداد آن در دو طرف «خط مستقیم» بی‌شمار و نامحدود است.

این احتمال را نیز بعضی داده‌اند که صفوف باطل نسبت به اهل حق زیادتر است.

۳ - ممکن است گفته شود که کفار نوری ندارند که از آن خارج شوند، ولی با توجه به اینکه نور ایمان در فطرت همه وجود دارد این تعبیر کاملاً صحیح به نظر می‌رسد.

۴ - ناگفته پیداست که خداوند نه به اجبار مومنان را از ظلمات (گناه و جهل و صفات رذیله و دوری از حق) به نور خارج می‌کند و نه کفار را به اجبار از فطرت توحیدی بیرون می‌برد بلکه اعمال آنها است که ایجاب چنین

سرنوشتی را از سوی پروردگار می‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۷

آیه ۲۵۸

آیه و ترجمه

الم تر الى الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتته الله الملك اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احیی و امیت قال ابراهیم فان الله یتاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر و الله لایهدی القوم الظالمین

ترجمه :

۲۵۸ - آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (نمرود) که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود، (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود)، هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند».

او گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!» (و برای اثبات این کار و مشتبّه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد، (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی)، خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبّهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

تفسیر :

محاجه ابراهیم با طاغوت زمان!

به دنبال آیه قبل که از هدایت مومنان در پرتو ولایت و راهنمایی پروردگار و گمراهی کافران بر اثر پیروی از طاغوت سخن می‌گفت خداوند چند نمونه ذکر می‌کند که یکی از آنان نمونه روشنی است که در آیه مورد بحث آمده است، و آن ماجرای گفتگو و محاجه ابراهیم قهرمان بتشکن با جبار زمان خود «نمرود» است، می‌فرماید: «آیا ندیدی (آگاهی نداری) از کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد» (الم تر الى الذی حاج ابراهیم فی ربه).

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۸

و در یک جمله اشاره به انگیزه اصلی این محاجه می‌کند و می‌گوید: «به

خاطر این بود که خداوند به او حکومت داده بود» و بر اثر کمی ظرفیت از باده کبر و غرور، سرمست شده بود (ان آتیه الله الملك). و چه بسیاری کسان که در حال عادی، انسانهای معتدل، سر به راه، مومن و بیدارند اما هنگامی که به مال و مقام و نوایی برسند همه چیز را به دست فراموشی می سپارند، و مهمترین مقدسات را زیر پامی نهند. و در ادامه می افزاید: در آن هنگام که از ابراهیم (علیه السلام) پرسید خدای تو کیست که به سوی او دعوت می کنی؟ ابراهیم گفت: «همان کسی است که زنده می کند و می میراند» (اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت). در حقیقت بزرگترین شاهکار آفرینش یعنی قانون حیات و مرگ را به عنوان نشانه روشنی از علم و قدرت پروردگار مطرح ساخت. ولی نمرود جبار راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود گفت: «من نیز زنده می کنم و می میرانم» و قانون حیات و مرگ در دست من است (قال انا احیی و امیت). و برای اثبات این مدعای دروغین طبق روایت معروفی دست به حيله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت: «دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟»). ولی ابراهیم (علیه السلام) برای خنثی کردن این توطئه، دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند، «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از (افق مشرق) می آورد (اگر تو راست می گویی که حاکم بر جهان هستی می باشی) خورشید را از طرف مغرب بیاور» (قال ابرهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب).

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۹

اینجا بود که «آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد» (فبهت الذی کفر). آری «خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند» (و الله لا یمهدی القوم الظالمین). و به این ترتیب آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام، خاموش و مبهوت و ناتوان گشت و نتوانست در برابر منطق زنده ابراهیم (علیه السلام) سخنی بگوید، و این بهترین راه برای خاموش کردن این گونه افراد لجوج است. با اینکه مسلم است که مساله حیات و مرگ از جهاتی مهمتر از مساله طلوع و

غروب آفتاب است و سند گویاتری بر علم و قدرت پروردگار محسوب می‌شود و به همین دلیل ابراهیم نخست به آن استدلال کرد، و اگر افراد با فکر و روشن ضمیری در آن مجلس بودند طبعاً با این دلیل قانع شدند زیرا هر کس می‌داند مساله آزاد کردن و کشتن یک زندانی، هیچگونه ربطی به مساله حیات و مرگ طبیعی واقعی ندارد، ولی برای آن دسته که درک کافی نداشتند و ممکن بود تحت تاثیر سفسطه آن جبار حيله‌گر قرار گیرند، دست به استدلال دوم زد و مساله طلوع و غروب خورشید را مطرح ساخت تا حق بر هر دو دسته روشن گردد.

و چه خوب کرد ابراهیم (علیه السلام) که اول مساله حیات و مرگ را پیش کشید تا آن جبار مدعی شرکت با پروردگار در تدبیر عالم گردد، سپس مساله طلوع و غروب آفتاب را عنوان کرد که او در آن، به کلی وامانده شد. ضمناً از جمله «و الله لا یهدی القوم الظالمین» معلوم می‌شود که گرچه هدایت و ضلالت بدست خدا است اما مقدمات آن از سوی بندگان فراهم می‌گردد، ظلم و ستم و گناه همچون ابرهای تیره و تاری، بر آینه قلب سایه می‌افکند و اجازه درک حقایق به او نمی‌دهد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۰

نکته‌ها

- ۱ - چه کسی با ابراهیم در این جلسه روبرو بود، و با او محاجه کرد؟ در قرآن تصریح به نام او نشده ولی همین اندازه می‌فرماید: ان آتیه الله الملك یعنی به خاطر غروری که از حکومت خود کامه پیدا کرده بود با ابراهیم به محاجه برخاست، ولی در روایتی که از علی (علیه السلام) در تفسیر «در المنثور» نقل شده و همچنین در تواریخ آمده است نام او «نمرود بن کنعان» بود.
- ۲ - گرچه در آیه فوق زمان این بحث و گفتگو مشخص نشده اما از قرائن بر می‌آید که این موضوع بعد از بت شکنی ابراهیم و نجات او از آتش بوده است زیرا مسلم است که قبل از به آتش افکندن ابراهیم مجالی برای این گفتگوها نبوده و اصولاً بت پرستان حق چنین مباحثه‌ای را به او نمی‌داند و آنها ابراهیم را یک مجرم و گنهکار می‌شناختند که می‌باید هر چه زودتر به کیفر اعمال خود و قیام بر ضد خدایان مقدس برسد، آنها در این موقع تنها از علت اقدام به بت شکنی پرسش کردند و سپس بانهایت عصبانیت و خشونت دستور آتش سوزی

او را صادر نمودند اما هنگامی که او از آتش به طرز شگفت انگیزی نجات یافت توانست به اصطلاح به حضور نمرود برسد و با او به بحث و گفتگو نشیند.

۳ - از آیه به خوبی بر می آید که نمرود هرگز از این بحث و گفتگو در جستجوی حقیقت نبود، بلکه می خواست گفتار باطل خود را به کرسی بنشاند و شاید به کار بردن کلمه «(حاج)» نیز به همین منظور باشد زیرا این کلمه غالباً در همین موارد به کار می رود.

۴ - از آیه به خوبی بر می آید که جبار آن زمان مدعی الوهیت بود، نه تنها به این معنی که او را پرستش کنند بلکه علاوه بر این خود را آفریدگار عالم هستی نیز معرفی می کرد یعنی هم خود را معبود می دانست، و هم خالق.

و جای تعجب هم نیست هنگامی که مردم در برابر سنگ و چوب به سجده

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۱

بیفتند و علاوه بر پرستش، آنها را در امور جهان موثر و سهیم بدانند این فرصت برای یک «(جبار اغفالگر)» پیش می آید که از ساده لوحی مردم استفاده کند و آنها را به سوی خود دعوت نماید و خود را همچون بتی جلوه دهد که هم او را پرستند و هم به خالقیت او گردن نهند.

۵ - تاریخچه بت پرستی: برای بت پرستی به زحمت می توان تاریخچه ای نشان داد و آغاز آن را تعیین نمود بلکه از قدیمترین ایامی که امروز از آن آگاهی داریم این موضوع در میان افراد بشر که دارای افکاری منحط و در سطح پایین بوده اند وجود داشته است.

در حقیقت بت پرستی یک نوع تحریف در عقیده خدا پرستی است همان عقیده های که جزء فطرت و سرشت انسان است و از آنجا که این سرشت همیشه در انسان بوده تحریف آن در میان افراد منحط نیز همیشه وجود داشته است. و لذا می توان گفت تاریخ بت پرستی با تاریخ پیدایش انسان تقریباً همراه بوده است.

توضیح اینکه: انسان به مقتضای سرشت و خلقت خویش متوجه نیروی ما فوق طبیعت بوده است این سرشت با استدلالهای روشنی از نظام هستی که نشان دهنده وجود یک مبداء عالم و قادر بوده است تایید می شده و انسان از این دو طریق (سرشت و عقل) همیشه کم و بیش با آن مبداء هستی آشنائی داشته است ولی همانطور که اگر احساس گرسنگی که در وجود کودک است به موقع، رهبری نشود و غذای سالم در اختیار او قرار نگیرد کودک دست خود را

به چیزهایی مانند خاک دراز می‌کند و کم به آن خو می‌گیرد و سلامت خود را از دست می‌دهد، انسان نیز اگر در مسیر فطرت و عقل از نظر خداجوئی رهبری نشود رو به خدایان ساختگی و انواع بتها کرده و در برابر آنها سر تعظیم فرود می‌آورد و صفات خدائی را برای آنها قائل می‌شود. از یک سو احتیاج به تذکر ندارد که افراد کوتاه‌بین و سفیه سعی دارند همه

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۲

چیز را در قالب حسی ببینند و اساساً فکر آنها از منطقه محسوسات گام‌بیرون نگذاشته، به همین دلیل پرستش خدای نادیده برای آنها مشکل و سنگین است و میل دارند خدای خود را در یک قالب حسی بریزند، این جهل و بی‌خبری هئنگامی که با «سرشت خدا پرستی» آمیخته شده شکل بت پرستی و خدای حسی خودنمایی می‌کند.

از سوی دیگر گفته می‌شود اقوام پیشین روی احترام خاصی که برای پیامبران و بزرگان مذهب قائل بودند بعد از وفات آنها مجسمه‌های یادبود آنها را می‌ساختند و روح قهرمان سازی که در افراد ضعیف و کم فکر است آنها را وادار می‌کرد که برای آن بزرگان و سپس برای مجسمه‌های آنها مقامات و نفوذ فوق العاده‌ای قائل شوند و آنها را به سرحد الوهیت برسانند و این خود سرچشمه، دیگری برای بت پرستی بود.

یکی دیگر از سرچشمه‌های بت پرستی این بود که یک سلسله از موجودات که منشأ برکات و فوایدی در زندگی انسان بودند مانند ماه و خورشید و آتش و آب توجه او را به خود جلب می‌کردند آنها به عنوان قدردانی در برابر این منابع سر تعظیم فرود می‌آوردند بدون اینکه افق فکر خود را وسیعتر سازند و سبب نخستین و آفریدگار جهان را در ماورای آنها ببینند این احترامات عظیم با گذشت زمان شکل بت پرستی به خود گرفت.

البته ریشه همه اشکال بت پرستی یک چیز است و آن انحطاط فکری و جهل و نادانی بشر و عدم رهبری صحیح او در مسائل خداجوئی و خداشناسی است که با تعلیم و تربیت و راهنمایی انبیاء به خوبی قابل پیشگیری می‌باشد.